

الرحمن
الرحيم



دانشگاه ارومیه

گروه زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

بررسی عناصر زنانه در شعر حافظ

و ریشه‌یابی نحوه تأثیر عوامل درون‌متنی و برون‌متنی بر

بهره‌مندی از این عناصر

نگارش:

پریسا حبیبی

استاد راهنما:

دکتر علیرضا مظفری

پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

زمستان ۹۱

نهال را باران باید
تا بشوید غبار نشسته بر برگ‌هایش
و سیرابش کند از آب حیات

و آفتاب باید
تا بتاباند
نیرو را
و محکم کند
شاخه‌های تازه روئیده را

به نام مادر
بوسه‌ای باید زد
دست‌هایی را
که می‌شویند غبار خستگی روزگار را
و سیراب می‌کنند روح تشنه را
به نام پدر
بوسه‌ای باید زد
دست‌هایی را
که می‌تابانند
نیرو را
و محکم می‌کنند
استواری پایه‌های زیستن را

این رسالهٔ ناچیز را به «پدر و مادر» عزیزم تقدیم می‌کنم.

با تقدیر و سپاس شایسته از استاد فرهیخته و فرزانه جناب آقای دکتر علیرضا مظفری که با نکته‌های ناب و گفته‌های بکر، این مجموعه را علم‌پرور نمودند و همواره راهنما و راهگشای نگارنده در زمینه‌های علمی و اخلاقی بوده‌اند. سرچشمه این راهنمایی‌ها نه تنها در طول نگارش این رساله بلکه سال‌هاست که بنده را سیراب نموده است.

سایه پرمهرشان مستدام باد!

پریسا حبیبی

چکیده

این رساله بر آنست تا عناصر زنانه را در شعر حافظ از زوایای متفاوتی بنگرد تا بتواند بدین وسیله تأثیر زنانگی را بر اعتلای شعر حافظ بسنجد و علل نمودی چنین متفاوت از زن را در شعر او مورد بررسی قرار دهد.

برای نیل به این هدف عناصر زنانه از نظرگاه فلسفه زیبایی‌شناسی غرب مورد بررسی قرار گرفته است و زیبایی زنانه در شعر حافظ با تعریف زیبایی در مکاتب فلسفی غرب از افلاطون تا هگل مقایسه و نزدیک‌ترین مکتب به دیدگاه حافظ مشخص شده است. به علاوه، مبحث شناخت در ارتباط با زیبایی‌شناسی مطرح و بررسی شده است و سپس ارتباط غایت هنر بحثی که توسط هگل مطرح شده در ارتباط با زیبایی‌های زنانه در شعر حافظ تطبیق داده شده است.

زاویه دیگری که این رساله از آن به زنانگی نگریسته است زاویه اسطوره‌شناسی - روانشناسی است، که بر اساس نظریه وجود «مام مهین» شکل گرفته و نگارنده سعی در بازسازی تکه‌های زنده این عنصر اسطوره‌ای در شعر حافظ داشته است. در نهایت، از دیدگاه تاریخی - اجتماعی نیز به مرور آن و تأثیرات احتمالی که حمله مغول بر تصویر مثبت زن در شعر حافظ داشته، پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: حافظ، زن، فلسفه زیبایی‌شناسی، روان‌شناسی، اسطوره‌شناسی

فهرست

| | |
|----|--|
| ۱ | مقدمه |
| ۲ | تعریف مسئله |
| ۳ | پیشینه تحقیق |
| ۴ | فرضیه‌ها |
| ۵ | فصل اول: عناصر زنانه موجود در شعر حافظ در ارتباط با فلسفه زیبایی‌شناسی |
| ۶ | تاریخچه زیبایی‌شناسی |
| ۷ | رئوس مطلب جمال‌شناسی در ایران |
| ۸ | تعریف زیباشناسی |
| ۸ | زیباشناسی چیست؟ |
| ۱۰ | الف) تبیین زیبایی و عواطف دیگر مربوط به آن |
| ۱۱ | تعریف زیبایی |
| ۱۱ | ۱. در دوره کلاسیک |
| ۱۱ | افلاطون |
| ۱۲ | ارسطو |
| ۱۳ | فلوطين |
| ۱۴ | بررسی زیبایی زنانه از نظر حافظ در ارتباط با مکتب کلاسیک |
| ۱۶ | ۲. زیبایی در قرون وسطی |
| ۱۶ | سنت آگوستین و سنت توماس |
| ۱۷ | ۳. زیبایی در عصر رنسانس |
| ۱۸ | بررسی زیبایی زنانه از نظر حافظ در ارتباط با عصر رنسانس |
| ۱۹ | ۴. زیبایی در قرن هجدهم |
| ۱۹ | دکارت نماینده عقلیون |
| ۲۰ | لاک نماینده حسّیون |
| ۲۲ | هوگارت |
| ۲۲ | استقلال علم زیبایی‌شناسی - استتیک |
| ۲۳ | کانت |

| | |
|----|--|
| ۲۷ | هگل |
| ۲۷ | ب) عواطف دیگر مربوط به زیبایی‌شناسی |
| ۲۸ | لطف و ملاحظت |
| ۳۱ | مطایبه و هزل |
| ۳۲ | والایی |
| ۳۴ | زیبایی و والایی در شعر حافظ |
| ۳۵ | حقیقت و شناخت در ارتباط با عناصر زنانه |
| ۳۸ | بازنمایی در ادبیات |
| ۳۹ | شیوه‌های بازنمایی، هنر جستجوگر |
| ۴۰ | الف) انتخاب |
| ۴۱ | ب) گسترش |
| ۴۲ | ج) ساده‌سازی |
| ۴۲ | د) تقابل |
| ۴۳ | ه) ارتباط |
| ۴۳ | و) نسبت |
| ۴۴ | خلاصه‌ای از فلسفه هگل |
| ۴۴ | روح یا ایده از دیدگاه هگل |
| ۵۴ | تقابل‌های دوگانه؛ دیالکتیک مفاهیم |
| ۵۵ | غایت هنر در فلسفه زیبایی‌شناسی هگل |
| ۵۷ | الف) مسئله زیبایی‌شناسی اول |
| ۵۸ | عدول از تک‌مضمونی به عنوان علتی درون‌متنی |
| ۶۰ | تطور غایت در سبک‌های شعر فارسی |
| ۶۲ | ب) مسئله زیبایی‌شناسی دوم |
| ۶۴ | غایت در ارتباط با عناصر زنانه |
| ۶۶ | فصل دوم: اسطوره‌شناسی - روان‌شناسی |
| ۶۷ | مدخل |
| ۶۸ | تعریف اسطوره |
| ۷۰ | مروری بر نظریه و اصطلاحات کلی روان‌شناسان پایه‌گذار نقد روان‌شناسانه آثار ادبی |
| ۷۰ | نظریه‌های فروید |
| ۷۲ | نظریه‌های یونگ |

| | |
|-----|--|
| ۷۵ | رابطهٔ انسان تاریخی با اصل مادینهٔ هستی |
| ۷۶ | بررسی جایگاه کهن‌الگوی اصل مادینهٔ هستی در مکتب روان‌شناسی یونگ |
| ۷۹ | تجدید حیات مام مهین در شعر حافظ |
| ۸۰ | مادینگی در ارتباط با زمین و دنیای خاکی |
| ۸۴ | شراب و ارتباط آن با مادینگی |
| ۸۵ | خاستگاه استعارهٔ دختر رز به لحاظ تاریخی و جغرافیایی |
| ۹۱ | توصیف سخن و سخنوری و در ارتباط با عناصر مادینه |
| ۹۶ | ارتباط عنصر مادینه با معشوق در مکتب عرفان عاشقانه |
| ۱۰۱ | قضا و قدر و بخت در ارتباط با عناصر مادینه |
| ۱۰۴ | مضمون ظفر و پیروزی در رابطه با زنانگی |
| ۱۰۵ | آتنا خدایانوی جنگ در اساطیر یونان |
| ۱۰۵ | سَخْمَت و نیت خدایانوان جنگ در اساطیر مصر |
| ۱۰۹ | فصل سوم: مباحث تاریخی - اجتماعی در ارتباط با عناصر زنانه در شعر حافظ |
| ۱۱۴ | نتیجه‌گیری |
| ۱۱۵ | پی‌نوشت |
| ۱۱۷ | منابع |
| ۱۲۲ | چکیدهٔ انگلیسی |

مقدمه

بررسی جایگاه عنصر زن در هر جامعه‌ای می‌تواند مشخص‌کننده نوع مؤلفه‌های فرهنگی آن جامعه باشد و آگاهی‌هایی در اختیار بگذارد که ارزش‌ها و ضد ارزش‌های دوره‌های مختلف تاریخی را مشخص گرداند.

از آنجا که در جوامع پدرسالار قلم ثبت تاریخ به دست مردان بوده، نقش زن آن‌گونه که باید و شاید در منابع تاریخی نگاشته نشده است و از اسناد تاریخی در بررسی‌هایی از این قبیل نمی‌توان بهره لازم را برد. در نتیجه، به مجلای دیگری باید روی بیاوریم که به شکلی غیرمستقیم درباره رویدادهای اجتماعی با ما سخن می‌گوید. ادبیات به عنوان پدیده‌ای اجتماعی مجلایی است که می‌توانیم از لابلای سخنان آفریننده‌های آن درباره موضوع‌های اجتماعی اطلاعاتی ناب کسب کنیم که شاید در هیچ سند تاریخی ذکر نشده است. ادبیات عموماً به طور مستقیم یا غیرمستقیم درباره رابطه انسان با هستی، دین، فرهنگ، جامعه و سرزمینش سخن می‌گوید. این موضوع به نوع تعلیمی یا حماسی آن محدود نمی‌شود، حتی به جرأت می‌توان گفت حوزه غنایی ادبیات می‌تواند اطلاعات ناب‌تری در اختیار بگذارد. چرا که پرتو درونی - ترین احساس‌های نوع بشر می‌تواند از چنین دریچه‌ای بیرون بتابد و نهفته‌ترین لایه‌های فکری و روحی بشر را به تصویر بکشد. لایه‌هایی که یونگ «ناخودآگاه جمعی» می‌نامد و از نخستین ادوار شکل‌گیری فرهنگ بشر در روح او نقش بسته‌اند. از این دیدگاه، حوزه غنایی ادبیات نیز پدیده‌ای در رابطه با اجتماع تعریف می‌شود. «به جز افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها و آن بخش از میراث فرهنگی که توده مردم و روش ارتباطی سینه به سینه نگهبانان آن هستند در هیچ جای دیگر نشانی از زن نیست. در ادبیات آموزشی و مکتبی و نوشته‌های مربوط به اخلاق و سیاست و تاریخ، وجود زن نفی و انکار شده است. در ادبیات غنایی و عرفانی ما، از آنجا که باز صحنه غلبه ذهن بر رفتار است، تقدس و ستایش زن در پوششی دگرگون شده وجود دارد و گواه آن حجم عظیم اشعار عاشقانه و توصیفی است که در سرزمین‌های دیگر کمتر می‌توان نظیرش را یافت و یا نفس «تقدس مادری» در انگاره همگانی، بی‌آنکه مادران، هیچ‌گونه حقوق و امتیاز ویژه‌ای از این «تقدس» داشته باشد» (لاهیجی - کار، ۱۳۸۷: پنج).

ادبیات فارسی همواره تصویری ناهموار از زن به دست داده، اما اگر بتوانیم از طرق دیگری چون فلسفه زیبایی‌شناسی، روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی به این عنصر توجه کنیم، می‌توانیم تصویری درونی را که در عمق وجود شاعران نقش بسته به تماشا بنشینیم.

تعریف مسئله

در این نوشتار نگاهی نو به زن و زنانگی در شعر حافظ می‌شود تا به جایگاه واقعی زن در شعر این شاعر پی ببریم. با ابزار فلسفه زیبایی‌شناسی می‌توان به شکلی محتوایی به چگونگی جایگاه و نقش زن در هنر پرداخت و به نتایج جدیدی درباره این عنصر رسید. زیبایی‌شناسی در ارتباط با عناصر زنانه تأثیر و تأثر جنس زن و هنر بر یکدیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد. زن که نمودی بی‌نظیر از زیبایی مادی در این جهان است، در هنر چه جایگاهی به خود اختصاص داده است؟ آیا فقط در معیت جنسیت به او نگریسته شده یا زیبایی او زیبایی زایایی است که می‌تواند اوج لذت را به انسان بچشانند؟ آیا زن تنها به وسیله جسمش در هنر حضور یافته یا اگر مادیت و زیبایی جسمی را از او سلب کنیم حضورش توجیه هدف دیگری را برمی‌تابد؟ و آیا جایگاهی برتر از جسم خود دارد؟ یا سیر در همین جسم، به او برترین جایگاه را خواهد بخشید؟ سرشت زنانه چگونه الهام‌بخش هنرمندان برای آشتی دادن تناقض‌های ذاتاً موجود در زندگی شده است؟ یا اینکه عنصر زن در حیطه زیبایی‌شناسی و شناخت چه نقشی بازی می‌کند و آیا می‌تواند شناخت مخاطب را از مفاهیم گوناگون تغییر دهد و ارتقا بخشد؟ و مباحث دیگری که در بخش مربوطه به آنها پرداخته خواهد شد.

فلسفه زیبایی‌شناسی که درصدد یافتن مفهوم زیبایی است می‌تواند به سؤالات مطروحه پاسخ دهد. البته باید توجه داشت این پژوهش، گرایشی فمینیستی ندارد که سعی در نفی زیبایی جسمی زنانه در هنر داشته باشد و یا بخواهد نقش زن را در آفرینش‌های هنری پررنگ سازد. بلکه تنها آن نقشی را که به طور غیرمستقیم بر خلق آثار گذشته را مورد بررسی قرار خواهد داد.

با ابزار روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی نیز می‌توان به کیفیت تصویر درونی زن در درون حافظ پی برد. تصویری که به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آرکی‌تایپ‌های ثبت شده در ضمیر ناخودآگاه نوع بشر است و به طرز ناخودآگاه در هنر متجلی می‌شود. این تصویر به دلیل اسطوره‌پیرایی جوامع مردسالار به تکه‌های مختلف و زیادی تقسیم شده است که برخی مثبت و برخی دیگر منفی هستند، با این بررسی می‌توان پی برد که در درون حافظ تصویر ازلی زنانه به کدام سمت گرایش بیشتری داشته است؟ و تکه‌های مام مهین در قالب چه تصاویری در شعر حافظ به زندگی خود ادامه می‌دهند؟

برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح شده، در بخش زیبایی‌شناسی علاوه بر مطالعه منابع مربوط به تعاریف و کلیات علم زیبایی‌شناسی، نظریات فیلسوفان غربی درباره زیبایی از

افلاطون تا هگل مورد ارزیابی قرار گرفت تا دریابیم که نوع و چارچوب زیبایی زنانه در شعر حافظ از بین این آراء، به کدام یک نزدیک تر است و از این طریق بتوانیم اولاً تأثیر زیبایی زنانه را در آفرینش و اعتلای شعر حافظ بدانیم و ثانیاً جایگاه دیدگاه‌های ادبی خود را دربارهٔ عنصر زن در بین نظریات مطرح در جهان بیابیم و بدانیم که قرن هشتم ایران به لحاظ اندیشه و هنر در چه موقعیتی ایستاده است.

فلسفه زیبایی‌شناسی هگل در این میان فلسفه متعادل‌تری به نظر می‌رسد که هم جنبهٔ روحانی و هم جنبهٔ جسمانی زیبایی را مد نظر قرار داده و نظریات ارائه شده قبل از خودش را متعادل تر کرده است به همین دلیل یک فصل از بخش زیبایی‌شناسی به موضوع غایت هنر فلسفه او و ارتباط آن با بن‌پاره‌های زنانه مختص گشته است و نتایج مقبولی دربارهٔ تلفیق عنصر زن و غایت هنر به دست آمده است.

مبنای بخش اسطوره‌شناسی و روان‌شناسی، نظریات یونگ دربارهٔ کهن‌الگوها است که در اثر او با نام «روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه» مطرح شده است. ردیابی این کهن‌الگو از مام مهین در تمدن سومری انجام شده و تکه‌هایی از این مام مهین که در شعر حافظ تجلی یافته‌اند به صورت ریشه‌ای مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

پیشینه تحقیق

دربارهٔ بخش زیبایی‌شناسی، آنچه تاکنون به عنوان زیبایی‌شناسی دربارهٔ متون ادب فارسی مطرح شده، دربرگیرندهٔ فنونی چون بلاغت و معانی و بیان بوده است. زیبایی‌های یک متن ادبی تنها به لحاظ ساختاری بررسی شده و به درک مفاهیمی چون تشبیه و استعاره و کنایه و ... اکتفا شده است. اما به نظر می‌رسد زیبایی‌شناسی یک متن وقتی می‌تواند از عهدهٔ زیبایی‌های آن برآید که بتواند از دید فلسفهٔ زیبایی‌شناسی به آن بنگرد و نه تنها زیبایی‌های ساختاری بلکه زیبایی‌های محتوای متن را نیز آشکار گرداند و معرفی کند. این نوع نگرش به متون ادب پارسی تا آنجا که در حیطهٔ بررسی نگارنده بوده است، تا کنون وجود نداشته است.

دربارهٔ بخش اسطوره‌شناسی - روان‌شناسی، پرداختن به کهن‌الگوهای مختلف در ادبیات فارسی به شکل جسته‌گریخته و در مورد آثار دیگر شاعران از سوی برخی محققان صورت گرفته است. لیکن به این شکل گسترده و جامع در مورد کهن‌الگوهای زنانه، نمونه‌ای مشاهده نشده است.

در بخش تاریخی - اجتماعی که قصد داشتیم تأثیر و تأثر عنصر زن را بر ادبیات به عنوان پدیده‌ای اجتماعی که سیر تاریخی دارد مورد بررسی قرار دهیم با مطالعات انجام شده به کتاب های ارزشمندی در این رابطه برخورد کردیم که یکی از آنها اخیراً چاپ شده بود و دقیقاً به چنین موضوعی پرداخته بود و لزوم بررسی دوباره را در این مجال از بین برد، بنابراین در بخش تاریخی - اجتماعی به مروری بر این آثار و ارجاع به آنها بسنده شده است.

فرضیه‌ها

۱. تصویر زن در شعر حافظ، انطباق قابل ملاحظه‌ای با نظریه غایت هنر در فلسفه فیلسوف آلمانی، هگل دارد.
۲. ناخودآگاه جمعی حافظ توانش حفظ بسیاری از کهن‌الگوهای مادینه را در خود داشته است.
۳. حضور اقوام ترک مهاجم در ایران، جایگاه و نقش زن را در جامعه اعتلا و ارتقا بخشیده است.

فصل اول

**عناصر زنانه موجود در شعر حافظ در ارتباط
با فلسفه زیبایی‌شناسی**

تاریخچه زیبایی‌شناسی

زیبایی‌شناسی مبحثی نسبتاً جدید ولی در عین حال بسیار کهن است. بدین معنی که نباید پیدایش زیبایی‌شناسی را با نام‌گذاری آن هم‌زمان دانست. شروع این مبحث پیچیده و گسترده هم‌پای شکل‌گیری فلسفه غرب در یونان قرن پنجم پیش از میلاد است. افلاطون در سه رساله از زیبایی سخن رانده که از مجموع آنها می‌توان نظریه او را درباره زیبایی دریافت. پس از او نیز ارسطو اندیشه‌های مجرد او را جرح و تعدیل کرد و اندیشه‌های خودش را در کتاب فن شعر مطرح نمود. اما آنچه اکنون به عنوان شاخه‌ای مستقل از فلسفه با نام زیباشناسی معرفی می‌شود، قدمتی به اندازه اندیشه‌های سقراط و افلاطون ندارد. بلکه به تاریخ ۱۷۵۰ بازمی‌گردد که باومگارتن، در آن سال کتابی با عنوان استتیکا (Aesthetica) منتشر کرد.

در این فرصت به بررسی سیر تاریخی زیباشناسی نخواهیم پرداخت، چون علاوه‌براینکه در اغلب کتاب‌های مربوط این سیر مرور شده، در اینجا نیازی به بررسی تاریخی این علم احساس نمی‌شود. بلکه قصد داریم مباحث مهم مطرح شده در این علم را بدون بررسی آرای موافق و مخالف مطرح کرده و این مباحث را با مختصات خاص فرهنگ و ادب پارسی (در شعر حافظ و در ارتباط با عناصر زنانه) تطبیق داده و تفاوت‌ها و شباهت‌های بین زیباشناسی غرب و هنر مشرق زمین را به تماشا بنشینیم.

زیبایی‌شناسی فلسفی چه در ادبیات کلاسیک فارسی و چه در ادبیات معاصر آن جایگاه قابل قبولی نیافته است. شاید توجه این اتفاق را بتوان در دلایلی همچون نوپا بودن فلسفه زیبایی‌شناسی، برخاستن آن از فرهنگ اروپایی که به نظر می‌آید با مؤلفه‌های هنر مشرق بسیار بیگانه است و یا بسنده کردن به آرای سقراط دانست که هنوز هم در نقد و بررسی ادبیات فارسی اغلب تنها کاری که انجام می‌شود، سبک سنگین کردن فن شاعری است و بیشترین حجم آموزش‌های ادبی را هم یادگیری همین فنون (از قبیل استعاره، تشبیه، مجاز و ...) به خود اختصاص داده است. گویا ایرانیان به برگرفتن اندیشه‌های سقراط بسنده کرده و دیگر در پی تغییراتی که این اندیشه‌ها توسط فیلسوفان بعدی یافته‌اند بی‌توجه مانده‌اند. برخلاف خود اروپاییان که آنها نیز عقاید خود را بر پایه‌های افکار سقراط و افلاطون نهادند با این تفاوت که آنان این عقاید را با دیدی نقادانه نگریسته‌اند و همواره درصدد متناسب کردن آنها با نیازهای روح زمانه خویش بوده‌اند.

رئوس مطلب جمال‌شناسی در ایران

آنچه درباره مسئله زیبایی‌شناسی در ایران مطرح گردیده در کیمیای سعادت غزالی بیان شده با این تعبیر که غزالی جمال را در کمال جستجو می‌کند: «جمال هر چیزی در صورت کمال آن نهفته و آن نهایت درجه وی و با طبیعت آن مطابق است. برای هر چیزی کمال ویژه‌ای است و ضد آن تحت شرایط خاصی، می‌تواند کمال نمونه‌ای را برای یک چیز دیگر به وجود آورد ... غزالی غیر از پنج حس که جمال از طریق آنها حاصل می‌شود، به یک حس ششم یعنی جان (نور، دل، عقل، روح نیز می‌نامند) هم اشاره می‌کند که جمال دنیای باطن یعنی جمال روحانی، اخلاقی و مذهبی را حاصل می‌آورد» (اتینگهاوزن، ۱۳۹۰: ۹۰). حواس را لذتی است و به سبب آن لذت وی را دوست دارند یعنی که طبع بدان میل کند. از مقوله‌های فوق این نتیجه به دست می‌آید که هر چه لذت دارد، دوست داشتنی و هر چه دوست داشتنی است، زیبا است. غزالی علاوه بر زیبایی آنچه مایه بقا است نیز زیبا می‌داند و در نهایت زیبایی آنچه بدون غرض شهوت و منفعت است نیز زیبا اعلام می‌کند.

زیبایی از نظر مکتب اشراق سهروردی این گونه تبیین می‌شود «همه آنچه در عالم حس است، سایه‌ای است از حقیقت عالم علوی؛ زیبایی حسی نیز رشحه‌ای است از زیبایی عالم انوار. ادراک آن زیبایی نیز در گرو گشوده شدن راه مشاهده‌ی معنوی است. سهروردی ... اصل زیبایی‌های زمینی (مثلاً زیبایی‌های آدم صفی و یوسف نبی) را، در اقنوم آسمانی حُسن جستجو می‌کند. از آنجا که حُسن فرزند ارشد عقل است، قهراً بین هنر و حقیقت پیوند استواری وجود خواهد داشت» (کمالی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۱-۱۵۵).

تقریباً تمام آنچه در متون فلسفی درباره زیبایی آمده است، در همین مباحث خلاصه می‌شود. در مباحثی که محوریت آن زیبایی مجرد، انتزاعی و معنوی است. «بی تردید غفلت از فلسفه زیبایی‌شناسی (که گرایش هنر اسلامی به انتزاع را نشان می‌دهد)، از این واقعیت برخاسته که دیدگاه جهان اسلام اساساً بر روی خدا متمرکز شده بود. معهداً گرایش به انتزاع نیز گاهی با رویکرد به رئالیسم تلطیف گشته و بیان و فرمانمود ارزش‌های زیبایی‌شناسانه هم کاملاً از ادبیات خالی نبوده است» (گابریلی، ۱۳۹۰: ۸۹). گویی در دنیای تجربی هیچ نوع از زیبایی حقیقت نداشته است. این اندیشه منجر به نوعی تک‌مضمونی در هنر می‌شود و این در حالی است که در ادبیات که نمودی آشکار از فرهنگ ایرانی است زیبایی را دقیق‌تر، تجربی‌تر و با جزئیات بیشتری مشاهده خواهیم کرد. قبل از پرداختن به این ادبیات بهتر است به استتیک اروپایی بازگردیم و تکامل تئوری پردازی آنان را دنبال کنیم.

تعریف زیباشناسی

زیبایی‌شناسی آنچنان پرمضمون، گسترده و با جوانب بسیار است که مانند علوم دیگر نمی‌توان از آن تعریفی گزاره‌ای ارائه کرد. بلکه لازم است مختصات آن را بشناسیم و گاه از تعریف‌های سلبی بهره ببریم. «علم زیبایی‌شناسی علمی است که موضوع آن زیبایی و جمال است. این علم دو شاخه عمده دارد. شاخه فلسفی و شاخه روان‌شناختی. در بخش فلسفی غایت علم‌الجمال آنست که با تعقل و تفکر استنتاجی، طبیعت هنر و زیبایی شناخته شود و رابطه این دو با اموری چون حقیقت، خیر و غیره معلوم گردد.

در شاخه روان‌شناختی تأکید این علم بر مطالعه راجع به پیوند خلاقیت در هنرمند و روند ادراک هنری در بیننده یا مخاطب هنرمند است. اگر چه فلاسفه و حکما از دیرباز به بحث در ماهیت زیبایی پرداخته‌اند، نمی‌توان آنان را صاحب علم و فلسفه زیبایی‌شناسی دانست.

فلسفه زیبایی‌شناسی ... همگام با تحول و دگرگونی در تفکر و فلسفه نوین متوجه نقشی است که روح انسان در دریافت و بازتاب زیبایی ایفا می‌کند. بحث درباره ماهیت زیبایی از زمان باستان تاکنون به طور عمده بر محور دو موضوع قرار داشته است. عده‌ای از حکما حقیقت زیبایی را عینی و بیرونی می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را ذهنی می‌پندارند. در این میان برخی نیز حاصل عملکرد هر دوی این جنبه‌ها می‌دانند» (داد، ۱۳۸۷: ذیل علم زیبایی‌شناسی).

زیباشناسی چیست؟

به صورت سلبی زیبایی‌شناسی، هنر نیست؛ تاریخ هنر نیست؛ نقد هنر هم نیست. زیباشناسی عبارت است از تجربه زیباشناختی، به‌علاوه فاصله زیباشناختی علاوه مسئله زیباشناختی.

حال اگر بخواهیم این مراحل را با ذکر مثال عینی نماییم و جایگاه زیبایی‌شناسی را در فرهنگ ایران دریابیم لازم است از مخاطب متعلق به این فرهنگ و ادبیات فارسی مثال آوریم. نگارنده به عنوان یک مخاطب، تجربه زیباشناختی را در برخورد با غزل حافظ داشته است. تجربه‌ای که نه مطبوع بوده است و نه خیر؛ «در احساس زیباشناختی آنچه به‌وسیله حواس ادراک می‌شود خودش را به شکل یک تجربه زیسته و غنابخش به ما عرضه می‌کند. این تجربه را می‌توان به درجات مختلف کسب کرد. در این مرحله از زیباشناسی باید به این پاسخ بگوییم که این بیت یا غزل حافظ که در آن از عناصری مادینه بهره برده شده است، چرا به نظر من زیبا می‌آید؟

اما این تنها کافی نیست اکنون باید از آنچه به نظر من زیبا آمده است، فاصله بگیرم یعنی در مورد آن تفکر کنم تا بتوانم آن را تفسیر کنم با این توضیح که «تفسیر یک متن ادبی هرگز به آن متن زیان نمی‌رساند و تحلیل یک اثر هنری آن را مخدوش نمی‌کند هیچ اثر هنری را نمی‌توان به بحث‌های نظری راجع به آن فروکاست، زیرا همواره چیزی در اثر وجود دارد که به هیچ چیز دیگر فرو کاسته نمی‌شود؛ اما هر اثر هنری نیازمند چنین مباحثاتی است، زیرا بدین طریق زوایای مختلف آن در ارتباط با سایر آثار هنری روشن می‌شود» (سوانه، ۱۳۹۱: ۳۳).

پس از تجزیه و تفسیر اثر هنری باید به مرحله مسئله‌زیباشناسی پرداخت «در زیباشناسی، فاصله گرفتن از اثر هنری به تنهایی کافی نیست بلکه خود این فاصله هم باید در نهایت به شکل مسئله نگریسته شود. زیباشناسی قصه نمی‌گوید، بلکه به مسئله می‌پردازد ... در واقع، کار زیباشناسی دقیقاً این است که نقاط قوت اثر را آشکار کند و تار و پود سازنده آن را به بررسی بگذارد و در یک کلام محسوس را به معقول تبدیل کند. بنابراین طرح مسائل و یافتن راه حلی برای آنها اولویت تمامی بخش‌های زیباشناسی است. هر اثر هنری راستین به نوعی به مسئله زیباشناختی آفرینش هنری پاسخ می‌دهد و به شیوه خود برای آن پاسخ می‌یابد» (سوانه، ۱۳۹۱: ۳۴-۳۵).

مسائل مربوط به نقد در زیبایی‌شناسی ادبیات فارسی معمولاً تا مرحله دوم پیش رفته‌اند، یعنی تجربه زیبایی‌شناختی را از یک متن ادبی کسب کرده و سعی در تفسیر اجزای آن داشته‌اند و به همین اکتفا کرده‌اند که مثلاً در یک بیت مشخص شود که تشبیه و ایهام و جناس و ... کدام است و حاکی از چه معنایی است و نهایتاً اندیشه‌های مطرح شده را بیان داشته‌اند. ولی در مورد مسئله زیبایی‌شناسی که به نظر می‌رسد مهم‌ترین بخش زیبایی‌شناسی است گامی برداشته نشده، مرحله‌ای که ارتباط مستقیمی با فلسفه دارد.

مقصود آن است، مسائلی مربوط به زیبایی‌شناسی و ارتباط آنها با بن‌پاره‌های زنانه مطرح کرده و پاسخ این مسائل را در دیوان حافظ جستجو کنیم. همچنین این منظور، در قالب مهم‌ترین اندیشه‌های مطرح شده در این حیطه انجام خواهد شد. با این بررسی می‌توان دریافت جایگاه اندیشه ایرانی در رابطه با این هدف، در جهان چیست؟

الف) تبیین زیبایی و عواطف دیگر مربوط به آن (در رابطه با عناصر زنانه موجود در شعر حافظ)

اگر بخواهیم عواطفی را که با عنوان زیبایی از آنها یاد می‌کنیم، به شکلی علمی مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که فقط جزء بسیار کوچکی از آن عاطفه‌ها متعلق به زیبایی است که منطبق با تعاریف فلسفی و علمی آن باشد. از آنجا که برای تعریف زیبایی از تعاریف سلبی استفاده می‌شود، استتیک یا زیبایی‌شناسی، تنها به بررسی عوامل زیبا نمی‌پردازد. بلکه عوامل و عواطفی را نیز که به نوعی مشابه یا زیرمجموعه یا احساساتی نشأت‌یافته از زیبایی هستند، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. این عواطف عبارت هستند از:

- قشنگ
- شامخ و با عظمت
- لطف و ملاحظت
- عالی
- مضحک - کمیک
- هزل - مطایبه

تنها در صورتی می‌توانیم زیبایی خالص فلسفی را در طبیعت یا اثر هنری بیابیم که این نوع عواطف را بازشناخته و آنها را از زیبایی جدا کنیم. برای دستیابی به این هدف، بایسته است تعریف زیبا و عواطف مربوط به آن را از نظر بگذاریم. بالطبع تعریف زیبایی در این مرور مفصل است. چرا که صاحب‌نظران بسیاری در مورد زیبایی اظهار نظر کرده‌اند. در ارائه این تعاریف، سیر تاریخی آنها رعایت شده تا دریافت سیر تحول زیبایی در رویکردهای مختلف فلسفی امکان‌پذیر گردد. این سیر تاریخی در بخش کلاسیک آن، به ترتیب شامل افلاطون، ارسطو، فلوطین و در قرون وسطی و در ارتباط با مذهب مسیح شامل سنت‌آگوستین و سنت-توماس می‌باشد. دوره بعدی که زیبایی‌شناسی در بطن آن نرج یافت، عصر رنسانس و مکتب ایتالیا بوده که هنرمندانی چون داوینچی، موجد نظریاتی در این باره بوده‌اند. پس از این دوره، مکتب‌های عقلی و حسی در زمینه فلسفه شکل گرفت که تأثیر آن بر زیبایی‌شناسی غیرقابل انکار است. دکارت، لاک و هوگارت را می‌توان نمایندگان شاخص این دوره معرفی کرد و در نهایت استقلال زیبایی‌شناسی که توسط باومگارتن پایه‌گذاری شد و توسط کانت و هگل به اوج خود رسید.

تعریف زیبایی

تأثیرگذارترین نظریه افلاطون بر فرهنگ و ادب پارسی نظریه مُثُل است که طی آن، آنچه در این عالم است عکس و تصویری از عالم مُثُل دانسته می‌شود. زیبایی اشیاء و افراد زیبا نیز تاییده شده از این عالم است و از آنها باید بهره گرفت تا به زیبایی‌های واقعی و با ارزش دست یافت.

۱. در دوره کلاسیک

افلاطون

سیر آراء افلاطون در باب زیبایی را باید در سه مکالمه او پی گرفت تا به نتیجه رسید. در رساله هیپاس بزرگ، افلاطون هیپاس را با سوال‌های پی‌درپی خود به تک‌تک مؤلفه‌های زیبایی نزدیک می‌گرداند. ولی از آنجا که هیچ کدام از این مؤلفه‌ها به تنهایی معنایی جامع و مانع برای زیبایی نیستند، تک‌تک آنها را با نیروی خطابه خود رد می‌کند. این پرسش که زیبایی چیست در این رساله بی‌پاسخ می‌ماند و در نهایت، افلاطون، ضمن اینکه به عجز خود درباره پاسخ‌گویی به این پرسش معترف می‌شود. به اشاره به این ضرب‌المثل دست می‌یازد که «زیبایی دشوار است» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۵۶۶).

در رساله میهمانی راه وصول به زیبایی، اصل و منشأ زیبایی از زبان دیوتیما این گونه بیان می‌شود: «کسی که در عشق همه آن مراحل را طی کرد و زیبایی‌های فراوان را بدان ترتیب که برشمرديم مشاهده نمود، در پایان راه یکباره با زیبایی حیرت‌انگیزی که طبیعتی غیر از طبیعت زیبایی‌های دیگر دارد روبرو می‌گردد و آن زیبایی خاص، سقراط گرامی، همان چیزی است که همه آن کوشش‌ها و سیر و سلوک‌ها برای رسیدن به آن صورت گرفته است. آن زیبایی اولاً موجودی سرمدی است که نه به وجود می‌آید، نه از میان می‌رود و نه بزرگ‌تر می‌گردد و نه کوچک‌تر. درثانی، چنان نیست که از لحاظی زیبا باشد و از لحاظی زشت، یا گاه زیبا باشد و گاه نازیبا، یا در مقایسه با چیزی نازیبا یا در مکانی زیبا باشد و در مکانی زشت، یا به دیده گروهی زیبا بنماید و به دیده گروهی دیگر زشت، یا جزئی از آن زیبا باشد و جزئی نازیبا. از این گذشته، آن زیبایی به دیده کسی که سعادت دیدار آن نصیبش گردیده است، چون زیبایی چهره‌ای یا دستی یا عضوی از اعضای تن، یا مانند زیبایی سخنی یا دانشی یا زیبایی موجودی از موجودات زمینی یا آسمانی نمودار نخواهد شد؛ بلکه چیزی است در خویشتن و برای خویشتن که همواره همان می‌ماند و هرگز دگرگونی نمی‌پذیرد و همه چیزهای زیبا فقط بدان

سبب که بهره‌ای از او دارند زیبا هستند، ولی این بهره‌وری نه چنان است که پیدایش و نابودی آن چیزها برای آن سود و زیانی داشته باشد ... هر که بخواهد خود به تنهایی یا به یاری راهنمایی، راه عشق را ببیماید چاره‌ای ندارد جز اینکه از زیبایی‌های زمینی آغاز کند و مرحله به مرحله پیش برود. بدین معنی که نخست باید به تنی زیبا و از یک تن به دو تن و سپس به همه تن‌های زیبا پردازد و از تن‌های زیبا به کارهای زیبا و از کارهای زیبا به دانش‌های زیبا روی آورد تا در پایان به آن شناسایی خاص برسد که موضوعش خود زیبایی است و بدین‌سان خود زیبایی را که یگانه زیبایی راستین است ببیند و بشناسد» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۴۳۶-۴۳۵).

و بالأخره در رساله فایدروس برای رسیدن به زیبایی مطلق که در رساله میهمانی، آغاز آن از زیبایی زمینی بود راه حلی یافته می‌شود. اگر بخواهیم خلاصه‌ای از رساله فایدروس را نقل کنیم باید بگوییم: «به نظر افلاطون در عالمی مانند مُثُل، ارواح آدمیان ذات‌های تمامی چیزها از جمله حقیقی، خیر، زیبا، و یا فضایی مانند عدالت و حکمت و اعتدال را دیده است او این چیزها را ایده می‌نامد و معتقد است خاطره این ایده‌ها در روح آدمیان حفظ می‌شود و انسان‌ها وقتی آنها را در روی زمین می‌بینند، یادآوری می‌شود. سقراط تأکید می‌کند که مسلماً همه ارواح با دیدن چیزهای زمینی نمی‌توانند آنچه در آسمان دیده‌اند، دوباره به یاد آورند. زیرا برخی از ارواح این ذوات را یک نظر بیشتر ندیده‌اند یا برخی از این ذوات درخشش کافی نداشته‌اند. با این همه در میان ایده‌ها یک ایده همچون ستاره‌ای تابناک بیش از سایرین می‌درخشد و آن ایده زیبایی است. فقط ایده زیبایی از این مزیت بهره‌مند است که هویداترین و دل‌رباترین باشد. از همین روست که انسان این ایده را چنین راحت در چیزهای زمینی بازمی‌شناسد. به محض اینکه انسان بازتاب آن را در اشیا یا موجودات دید، شکوه ایده‌ای را که پیش‌تر در یک نظر دیده است به یاد می‌آورد و عاشقش می‌شود» (افلاطون: ۱۳۸۰، ۱۲۴۶-۱۲۳۵).

ارسطو

ارسطو شاگرد سرکش افلاطون نظریه ایده‌های افلاطون را به شدت نقد می‌کند و معتقد است که جهان معقول از جهان محسوس جدا نیست و حقیقت در همین جهان محسوس وجود دارد. از نظر ارسطو، ایده‌ها در جهان بالا مستقر نیستند. بلکه در واقعیت این جهانی مستقرند. او نیز مانند افلاطون ضرورت دستیابی به امر حقیقی، امر خیر و امر صحیح را می‌پذیرد. اما معتقد است که ما از طریق واقعیت محسوس بدان‌ها نائل می‌شویم.